

شیوه‌های تولید

مفهوم «شیوه‌های تولید» یکی از مفاهیم بنیادین اندیشه مارکس است. این مفهوم در اکثر آثار اصلی اولیه مارکس یافت می‌شود. «نظام اقتصادی» نزدیک‌ترین معادل برای مفهوم شیوه تولید مارکس در اصطلاحات اقتصادی متعارف است. مفهوم «شیوه تولید» مارکس تأثیر بسیار فراگیر و نافذی داشته است و الهام‌بخش بسیاری از اقتصاددانان، تاریخ‌دانان، جامعه‌شناسان و فلاسفه با جهت‌گیری‌های گوناگون بوده است. بسیاری از شاخه‌های علم اقتصاد از ایده‌های مارکس و به‌طور خاص ایده شیوه تولید متأثر شده است. برای مثال، حوزه نظام‌های اقتصادی، توسعه و اقتصاد کلان از قبیل نظریه «مراحل رشد اقتصادی» روستو (Rostow)، نظریه «دولت صنعتی جدید» گالبرایت (Galbraith)، نظریه تقاضای مؤثر و عدم تعادل و رکود و بیکاری و بحران کینز (Keynes) و مفهوم «استبداد شرقی» و «تمدن‌های وابسته به آب» ویتفوجل (Wittfogel, 1957) به‌عنوان شیوه تولید آسیایی تحت تأثیر مارکس بوده‌اند. این ایده با وجود همه انتقادات وارده و کاستی‌هایش یکی از بزرگ‌ترین نظریات شکل‌گرفته در علوم اجتماعی در دو قرن گذشته بوده است و نحوه نگرش به تاریخ جوامع انسانی را تغییر داده است (Catephores, 1994: 272-273).

کامل‌ترین صورت‌بندی کلاسیک این مفهوم در «پیشگفتار» کتاب «ره‌آوردی بر نقد اقتصاد سیاسی» یافت می‌شود. در این «پیشگفتار» مارکس بیان می‌کند که انسان‌ها در روند تولید و بازتولید زندگی اجتماعی خویش، ناگزیر با یکدیگر وارد مناسباتی می‌شوند. این مناسبات، مناسبات تولیدی آن‌هاست که از خواست و اراده ایشان مستقل است و متناظر با مرحله معینی از رشد نیروهای تولیدی آن‌هاست. مجموعه این مناسبات ساختار اقتصادی جامعه یعنی آن زیربنای واقعی را تشکیل می‌دهد که روبنای حقوقی و سیاسی بر آن استوار می‌شود و متناظر با آن صورت‌های معینی از آگاهی اجتماعی شکل می‌گیرد. شیوه تولید حیات

مادی انسان‌هاست که کیفیت فرآیند کلی حیات اجتماعی، سیاسی و فکری آن‌ها را تعیین می‌کند. براین‌مبنا، آگاهی انسان‌ها نیست که چگونگی موجودیت‌شان را تعیین می‌کند، بلکه چگونگی موجودیت مادی اجتماعی آن‌هاست که آگاهی‌شان را تعیین می‌کند. در مرحله‌ای از فرآیند رشد جامعه، نیروهای تولید مادی آن با مناسبات تولیدی یا مالکیتی موجودش، که تا آن زمان چارچوبی برای عملکرد این نیروها فراهم می‌آورده‌اند، دچار تناقض می‌شوند. در این مرحله، این مناسبات از صورت‌هایی برای رشد نیروهای تولیدی تبدیل به قیودی بر دست و پای آن‌ها می‌شوند. آنگاه دوران انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد. براین‌اساس، تغییر زیربنای اقتصادی جامعه دیر یا زود به تحول کل روبنای عظیم آن می‌انجامد: «آسیاب دستی جامعه‌ای با ارباب فئودال به شما می‌دهد؛ آسیاب بخار جامعه‌ای با سرمایه‌دار صنعتی را» (Marx, 1910). مارکس معتقد است که چنین دوره تحولی را نمی‌توان بر مبنای آگاهی خود این دوره قضاوت کرد. بلکه، برعکس، این آگاهی را باید بر مبنای تناقضات حیات مادی و به‌عبارت دیگر بر مبنای تعارض موجود میان نیروهای تولیدی اجتماعی و مناسبات تولیدی توضیح داد. بر این اساس تطورات تاریخی «شیوه‌های تولید» از قبیل شیوه تولید آسیایی، باستانی، فئودالی و مدرن بورژوازی را می‌توان به‌مزنله دوران‌های شاخص پیشرفت سامان اقتصادی-اجتماعی جامعه در نظر گرفت. آخرین شکل تضادآمیز (Antagonistic) فرایند تولید اجتماعی، شیوه تولیدی سرمایه‌داری (یا به تعبیر مارکس، بورژوازی) است. منظور مارکس از «تضاد» در اینجا نه به‌معنای فردی آن، بلکه به‌معنای تضاد و ستیزی است که از بطن شرایط حیات اجتماعی افراد پدید می‌آید. نیروهای تولیدی که در چارچوب جامعه بورژوازی رشد می‌کنند، شرایط مادی حل‌وفصل این تضاد را نیز به‌وجود می‌آورند (Marx, 1859:12-14).

شیوه‌های تولید گوناگون توسط مارکس در قالب «رابطه مستقیم مالکان ابزار تولید با تولیدکننده‌های مستقیم» از

شیوه تولید به‌عنوان وحدت میان نیروهای تولید و روابط تولید

مارکس در تلاش برای تبیین مکانیسم حاکم بر ظهور و افول شیوه‌های تولید گوناگون، مفهوم عمومی شیوه تولید را به‌عنوان وحدت میان دو قطب متضاد «نیروهای تولید» (Relations of Forces of Production) و «روابط تولید» (Relations of Production) مطرح کرد. نیروهای تولید، شرایط فنی و اجتماعی تولید را دربرمی‌گیرد و شامل منابع طبیعی، سرمایه (ابزارهای مادی تولید و تکنولوژی) و نیروی کار می‌شود. روابط تولید ناظر به ساختارهای حقوقی و اقتصادی است که تعیین می‌کنند مالک محصولات چه کسانی هستند. این روابط تولید، نیروهای تولید را اداره می‌کنند. دیالکتیک میان نیروها و روابط تولید تعیین‌کننده فرآیند تحولات تاریخ است (Read, 2018). در جوامع استثمارگر روابط تولید همان روابط طبقاتی است. در جوامع غیراستثمارگری این روابط مبتنی بر همکاری میان افراد است. تضاد میان نیروها و روابط تولید ناشی از نبود مطابقت و سازگاری «کامل» بین آنها است. بنیان و اساس هر شیوه تولید تطابق نیروهای تولید و روابط تولید است و از آنجا که هیچ‌گاه این مطابقت (Correspondence) کامل و نامشروط نیست، تضاد میان آنها و تغییرات تاریخی شیوه‌های تولید ضرورتاً رخ خواهد داد. از این منظر، نقش تاریخی هر شیوه تولید به دو مرحله تقسیم می‌شود: در مرحله اول روابط تولید همچون یک محرک عمل می‌کنند که رشد نیروهای تولید را تسریع می‌کنند. اما در مرحله دوم، دقیقاً همین روابط تولید مبدل به موانع توسعه بیشتر نیروهای تولید می‌شوند که در نهایت منجر به تشدید تضاد و انقلاب می‌شوند (Catephores, 1994: 270).

شکل‌گیری تضاد میان نیروها و روابط تولید در هر نظام اقتصادی (یا همان شیوه تولید) از این واقعیت برمی‌خیزد که

یکدیگر متمایز می‌شوند. بر این اساس، برده‌داری نهاد محوری دوران باستان؛ نظام دهقانی نهاد محوری فئودالیسم؛ کار مزدوری نهاد محوری سرمایه‌داری و ترکیبی از اجتماعات روستایی بر پایه مالکیت مشاع زمین و یک دولت مطلقه استثمارگر نهاد محوری در شیوه تولید آسیایی است.

شیوه تولید همچنین نسبت وثیقی با نگرش ماتریالیستی مارکس دارد. از دیدگاه مارکس تمامی حیات اجتماعی ماهیتاً بر پایه عمل (practical) و در اینجا «عمل اقتصادی» است. مارکس در «سرمایه» عمل را به‌عنوان ساختاری از عناصری قلمداد می‌کند که دربرگیرنده کار یا فعالیت هدفمند بر روی موضوعاتی معین به‌وسیله ابزارهای کار معین با هدف محقق ساختن نتایج فرآیند است. در مرحله بعد، «عمل» در نسبت با روابط فنی و اجتماعی تولید (technical and social relations of production) قرار دارد. یعنی مجموعه‌ای از روابط میان این عناصر که ساختار آن به‌وسیله الزامات فنی فرآیند و نوع کنترل اجتماعی بر عناصر این فرآیند تعیین می‌شود (Marx, 1973: 101). ایده مارکس از «ماتریالیسم تاریخی» (historical materialism) این بود که عمل‌های گوناگون سیاسی و ایدئولوژیک بدون ارجاع به ساختارهای درونی خود آنها، نظامی را تشکیل می‌دهند که مشخصه‌های آنها در نهایت توسط «عمل اقتصادی» تعیین می‌شود (Suchting, 1985: 156). «ماتریالیسم تاریخی» دال بر تقدم ساختارهای عینی عمل (structure of the objective practice) نسبت به تصورات نظری (representations) راجع به این عمل است: «درک ماتریالیستی از تاریخ عمل را با ارجاع به ایده تبیین نمی‌کند، بلکه صورت‌بندی ایده (Idea) را بر اساس عمل مادی (material practice) تبیین می‌کند» (Marx & Engels, 1975: 5/54).

حاکمان فعلی ابزار تولید یعنی سرمایه‌داران از طریق افزایش کنترل شده استانداردهای زندگی، به نظام سرمایه‌داری مشروعیت می‌بخشد و مبارزات طبقاتی سیاسی را در نطفه خفه می‌کند (Marx, 1867b, Chapter 10: 15).

شیوه تولید سرمایه‌داری منجر به مسائل و مشکلات بنیادینی در جامعه (از قبیل گسترش بی‌حد و حصر تملک ابزار تولید در دست سرمایه) می‌شود که عملکرد آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. از منظر کارگران، که از تملک ابزار تولید محروم شده‌اند، تنها راه‌حل بلندمدت این مسئله سلب مالکیت طبق سرمایه‌دار و در اختیار گرفتن تملک ابزار تولید به وسیله طبقه کارگر در جهت تأمین نیازهای خویش، یعنی رفتن به سمت شیوه تولید سوسیالیستی (Suchting, 1985: 159).

کتاب‌شناسی

- Catephores, G. (1994). Mode of Production, In P. Arestis & M. C. Sawyer (Eds.), *The Elgar companion to radical political economy*. Edward Elgar Publishing.
- Marx, K. (1859). *A contribution to the critique of political economy* (Repr), Nabu Press.
- Marx, K. (1867a). *Capital* (B. Fowkes, Trans.; Vol. 1), Penguin.
- Marx, K. (1867b). *Capital* (B. Fowkes, Trans.; Vol. 2), Penguin.
- Marx, K. (1910). 'The poverty of philosophy (1847)', *Marx & Engels, Collected Works*, 6, 127.
- Marx, K. (1973). *Grundriss, Foundations of the Critique of political economy*, Penguin Books Harmondsworth, England.
- Marx, K., & Engels, F. (1975). *Collected Works*, Progress Publishers.
- Read, J. (2018). Mode of Production, *The Bloomsbury Companion to Marx*, 347.
- Suchting, W. A. (1985). Popper's Critique of Marx's Method, In *Popper and the Human Sciences* (pp. 147-163), Springer.
- Wittfogel, K. A. (1957). *Oriental despotism: A study of total power*. Yale UP.

سیدعقیل حسینی

گروه اقتصاد، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

محمد جواد صادقی

دانش آموخته رشته اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع)

نیروهای تولید ذاتاً پویا هستند. حال آنکه، روابط تولید که تأمین‌کننده منافع طبقه مسلط هستند، ماهیتاً ایستا و ثابت هستند. تصلب و ایستایی روابط تولید از آن جهت است که طبقات مسلط بدون توجه به ضروری که ممکن است این روابط برای کلیت جامعه داشته باشند، از آن‌ها دفاع می‌کنند. گرچه تغییراتی در روابط در دوره‌های گذار رخ می‌دهد، اما جایگزینی کامل آن‌ها مستلزم انقلاب است. تأثیر متقابل نیروهای تولید و روابط تولید در هر شیوه تولید مشخص، حرکتی ایجاد می‌کند که در نهایت منجر به جایگزین شدن یک شیوه تولید برتر می‌شود که با شرایط تولیدی جدید سازگارتر است (Catephores, 1994: 271).

شیوه تولید سرمایه‌داری

شیوه تولید سرمایه‌داری دو مشخصه اصلی دارد: تولید کالایی (Commodity-Producing) و انباشت سرمایه (Capital-Accumulation) (Marx, 1867a: 798). مشخصه قوام‌بخش شیوه تولید سرمایه‌داری «تولید کالایی» است. این ویژگی متضمن ظهور نیروی کار به‌عنوان یک کالا است و به‌نوبه خود وجود خریدار و مصرف‌کننده‌ای برای این کالا یعنی سرمایه‌دار. بنابراین، رابطه تعیین‌کننده در این شیوه تولید، رابطه سرمایه-کار است. «انباشت سرمایه» فراهم‌کننده ابزارهای اصلی برای دوام و بسط سلطه سرمایه بر نیروی کار است و امکان رفتن از تولید دستی به تولید ماشینی را فراهم می‌کند و بدین ترتیب زمینه را برای محروم کردن نیروی کار دستمزدبگیر از ابزارهای تولید نه فقط به لحاظ حقوقی بلکه به لحاظ فنی فراهم می‌آورد. همچنین، زمینه را برای درگیر ساختن نیروی کار دارای قابلیت استثمار بیشتر از قبیل زنان و کودکان و خارجی‌ان فراهم می‌سازد و گرایش به افزایش دستمزد کارگران را خنثی می‌سازد و امکان دامن زدن بیشتر به نزاع طبقاتی اقتصادی را افزایش می‌دهد.